

مضارع

یَتَدَبَّرُونَ: تدبیر میکنند. فکرمیکنند. اندیشه میکنند. می اندیشند. (فعل مضارع هست. ۲۰) دشمن حال و آینده میشود.

فعل مضارع بر زمان حال و آینده دلالت میکند. مثلاً وقتی در بین راه به کسی میرسید و از او می پرسید «کجا میروی؟» یعنی «تو همین حالا و الان کجا میروی؟»

وقتی از کسی می پرسید فردا یا هفته آینده یا ماه آینده «کجا میروی؟» یعنی در آینده «کجا میروی؟»

سوم شخص فارسی یا غایب عربی:

در فارسی وقتی دو نفر را جمع بگویند یا شخصی دیگری صحبت میکنند از لحاظ تئوری به آن سوم شخص میگویند و در عربی به آن غایب میگویند.

اگر در عربی کلمه ای داشته باشیم که اول آن «یَ» و آخر آن «وَنَ» باشد معنی آن این است که آنها اینکار را می کنند. یا «این صفت را دارند.»

مثل یَكْتَسِبُونَ «کسب میکنند» یا مَوَدُّونَ «امر میکنند» یُظَلِّمُونَ «ظلم میکنند» یَعْلَمُونَ «علم دارند. میدانند.»

و اگر کلمه ای داشته باشیم که اول آن «یَ» و حرف آخر آن ضمه یعنی «و» داشته باشد یعنی «او اینکار را میکند» یا «این صفت را دارد.»

مثل یَكْتَسِبُ «کسب میکند» یا مَوَدُّ «امر میکند» یُظَلِّمُ «ظلم میکند» یَعْلَمُ «علم دارد. میداند.»

با برداشتن «یَ» و «وَنَ» از اول و آخر این کلمات و برداشتن حرکات آن اگر فعلی آن را بخوانیم معنی کاری که میکنند یا میکنند معلوم میشود.

ماضی گذشته: کاری که قبلاً صورت گرفته باشد.

اگر کلمه ای داشته باشیم که آخر آن «تُمَّ» و حرف قبل از آن ساکن «س» باشد نشان میدهد که شما اینکار را کرده اید. مثل کَسَبْتُمْ: کردید. ظَلَمْتُمْ: ظلم کردید.

اگر کلمه ای داشته باشیم که آخر آن «تْ» و حرف قبل از آن فصحی (س) داشته باشد نشان میدهد «او» یا «آنها» اینکار را کرده اند. فقط مؤنث است.

مثل خَلَّتْ (خالی کرد. خالی کردند. مردند) کَسَبَتْ: کسب کرد. کسب کردند. چون گفته آن اُمَّةٌ میباشد مؤنث آمده. چون هر کلمه ای که آخر

آن «ة» باشد مؤنث است. و چون اُمَّةٌ (اممت) مثل مله ای میباشد اسم جمع است خَلَّتْ و کَسَبَتْ جمع هستند و معنی مردند و کردند میدهد.

اِسْتَطَعْتُ: استطاعت کردم. توانستم. از دستم برمی آید. ماضی کاری است که در گذشته صورت گرفته باشد یا مصفی که کسی در گذشته داشته.

ماضی: اگر کلمه ای داشته باشیم که آخر آن «تْ» یا «تِ» و حرف قبل از آن ساکن «س» باشد نشان میدهد «تو اینکار را کردی» مثل اَفْعَلْتَ: نمودی و دادی.

و اگر کلمه ای داشته باشیم که آخر آن «تْ» و حرف قبل از آن ساکن «س» باشد نشان میدهد «من اینکار را کردم» مثل اَفْعَلْتُ: نمودم و دادم.

فعل ماضی

فعل کلمه ای است که ۳ چیز از آن می‌دهد. ۱- کاری که صورت گرفته یا می‌گیرد یا خواهد گرفت. ۲- کسندگی کارکنان می‌دهد
چون کسی آنکار را کرده یا می‌کند یا خواهد کرد. ۳- زمانی که کار صورت گرفته یا می‌گیرد یا خواهد گرفت مثل «رفتم» که نشان می‌دهد کار «رفتم»
انجام شده و «امن» اینکار را کرده ام و نشان می‌دهد که من در گذشته اینکار را کرده ام
ماضی: ماضی یعنی گذشته. فعل ماضی کاری است که در گذشته انجام شده. مثل: رفتم، رفتی، رفت، رفتم، رفتید، رفتند.
آینده: «رفت» در این جمله آمده نشان می‌دهد چه کسی اینکار را کرده. «م» یعنی من کرده ام «ی» یعنی تو کرده ای
بدون ضمیر یعنی او کرده. «یم» یعنی ما کرده ایم. «یوم» یعنی شما کرده اید. «یوم» یعنی آنها کرده اند.
«یا» یعنی «یا نئی که زیر آن الف کجی باشد یا با و سکنی که حرف قبل از آن کسره باشد صدای «ی» می‌دهد
«ی» یعنی آنچه صدای «ی» می‌دهد اگر حرف سکنی بر صدای کسره «ی» می‌دهد. مثل «فی القرآن» که «ی» آن خواهد بود.
در عربی کلمات را با ۳ حرف ف، ع، ل یا با فعل می‌کنند یعنی جای حرف اول آن «ف» می‌گذرانند و بجای حرف دوم
آن «ع» می‌گذرانند و بجای حرف سوم آن «ل» می‌گذرانند و حرکات آن کلمه را به آن می‌دهند.
مثلاً می‌گویند نزل بر وزن فعل یعنی بجای حرف اول آن «ذ» و بجای حرف دوم آن «ح» و بجای حرف سوم آن «ل»
گذرانند شده در وی بر کدام آن حرکات نزل یعنی سه فتح است «گذرانند»
فعل: هر کلمه ای که بر وزن فعل باشد نشان می‌دهد «اد» اینکار را انجام داده. مثل کتب: نوشت. یعنی او عمل نوشتن را کرده
انجام داد. عظم یعنی او بزرگ (عظیم) شد. علم یعنی او دانت فعل بر وزن صفت هم دلالت می‌کند
فعلوا: نشان می‌دهد که آنها این کار را کردند یا این صفت را داشتند مثل امرؤا: امر کردند. عملوا: داشتند
و: وجه بعد از آن «ن» یا «ا» باشد چه باشد نه جمع است که راجع می‌باشد مثل کفروا: کافر شدند
فعلنا: فعلنا نشان می‌دهد که ما اینکار را کردیم. نشان می‌دهد که حرف قبل از آن سکن باشد نشان می‌دهد که اینکار را کردیم
نا: اگر حرف قبل از آن حرکت داشته باشد یعنی «ما» و «مان» می‌دهد. مثل دیننا: دین ما رسولنا: پیغمبر ما.

فعل مضارع ۲

فعل مضارع هم بر زمان حال (حالات) دلالت میکند هم بر آینده مثل حال لا یجترل میروم. فردا بر سر میروم.
عزمت فعل مضارع یُذ. ذُ. اُ میباشد که با آنها حرف اَین میگویند یعنی «زنهارند»
آخر فعل مضارع ضمه ۲ دارد. در صورتیکه آخر فعل ماضی فتم دارد. فتم یعنی «ک» که در بالای کلمه آمده است.
«ذ» یا «و» نشانه این است که او اینکار را میکند مثل یقول و یعلم و یجلس. می بینیم که حرف و م اصلی میتواند
فتم «ک» یا ضمه «و» یا کسره «و» داشته باشد. ولی اگر یکی از صیغه های آن را با نام می دانیم که بقیه صیغه های آن هم
همان حرکت را دارد.

«ذ» یا «و» نشانه این است که تو اینکار را در زمان حال یا آینده میکنی. مثل یجلس تقول تعلم
«و» یا «وا» نشانه فعل مضارع است. البته حرف اول آن اگر یکی از حروف مضارعت را داشته باشد
حروف مضارعت به اینطور که گفته شد یُ. ذُ. اُ است.

چون «وا» در آخر کلمه هم نشانه ماضی هم نشانه مضارع هم نشانه امر هم نشانه نهنی است. ولی آخر ماضی را برای
ضارعت در صورتیکه اول مضارع حروف مضارعت را دارد که بعداً آن را خواهیم دید.

لِفعل : او اینکار را میکند. مثل یکتب یغیب یسئد مشاهدت میدهد یجلس می نشیند یعلم میداند یقول میگوید
یقولون : آنها اینکار را میکنند «وون» نشانه جمع است مثل یجلسون می نشینند. یقولون میدانند یقولون میگویند.

آخر فعل مضارع ضمه ۲ یا «ون» دارد ولی بعضی مواقع حرکت آن تغییر میکند که بعداً خواهیم دید.

لِیقوم «برای اینکه بر خیزد» اگر «ل» بر سر فعل مضارع بیاید ضمه ۲ «آ» خوان به فتم «ک» تبدیل میشود.

اگر فاعل فعل بصورت اسم بعد از آن بیاید احتیاج به ضمیر ندارد و اگر آن اسم جمع باشد فعل معنی جمع میدهد مثل

لِیقوم الناس : برای اینکه مردم بر خیزند. چون ضمیر الهی است که برای جلوگیری از تکرار اسم بکار می رود مثل

حسن پیش رفت و با او (یعنی باقی) گفت من (یعنی حسن) امروز به بازار میروم «او» و «من» ضمیر هستند.

اول شخص مفرد مضارع: **أَزِينُ**: زینت میدهم (از باب تفعیل) **أَعُوذُ**: اعوذ میکنم. فریب میدهم. گول میزنم. (از باب افعال)
 اگر کلمه ای داشته باشیم که اول آن «أ» یا «إ» باشد و آخر آن ضمه داشته باشد اول شخص مفرد مضارع است یعنی «من ایستادم را میکنم» اگر ماضی آن ۴ حرف داشته باشد «أ» می آید و کلمه با «أ» می آید مثل **أَشْهَدُ**: شهادت میدهم **أَعُوذُ**: پناه میبرم **أَقُولُ**: میگویم
اول شخص جمع مضارع: اگر کلمه ای داشته باشیم که اول آن «ك» یا «ذ» یا «ذ» «د» آخر آن ضمه داشته باشد معنی میدهد «ما ایستادیم را میکنیم»
 مثل **لُعْبُدُ**: عبادت میکنیم. بندگی میکنیم. حساس دایره از حشرات و کرمها را میکنیم. بدون چون و چرا اطاعت میکنیم. **لَسْتَعِينُ**: استعانت میجویم. کمک جاری میجویم

فعل مضارع کاری است که در زمان حال یا آینده گره بخورد.
يَفْعَلُونَ (اول) میکنند **يَفْعَلُونَ** (ثنا) میکنند
يَفْعَلُونَ (ثنا) میکنند **يَفْعَلُونَ** (ثنا) میکنند
 می بینید که «و» ضمیر جمع و فاعل فعل است. فاعل یعنی کسی که کار را میکند. اگر «ب» «و» «ل» و حرکات و «و» «و» برابر داریم فعل مشهور میشود.

ماضی مجهول: اگر حرف اول ماضی ضمه داشته باشد کافی است که نشان دهد فعل ماضی گذشته مجهول است. احتیاجی به آن ندارد که بیسیم حرف قبل از آخر آن کسر یا دارد و حرکت می آید و اگر آن غیر از حرف آفر ضمه دارد. مثل **كُتِبَ**: نوشته شد. **قُتِلَ**: کشته شد. **أُتِعُوا**: پیروی شدند. تبعیت شدند.
مضارع مجهول: حرف اول آن ضمه و حرف قبل از آخر آن ضمه دارد. مثل **يَفْعَلُونَ**: کشته میشوند. **يُقْتَلُونَ**: کشته میشوند. **يُؤْمَرُونَ**: برآنها دستور داده میشود. **يُؤْمَرُونَ**: برآنها دستور داده میشود.

ماضی مجهول: اگر حرف اول ماضی ضمه «ه» داشته باشد مجهول است مثل **كُتِبَ** «نوشته شد» و حرف قبل از آخر آن کسر «ه» دارد.
مضارع مجهول: اگر حرف اول مضارع ضمه «ه» و حرف قبل از آخر آن بدون در نظر گرفتن ضمه «ه» داشته باشد مجهول است مثل **يُقْتَلُ** «کشته میشود» اگر حرف قبل از آخر آن کسر «ه» داشته باشد مضارع معلوم است و از افعالی است که صیغه مفرد مذکر ماضی آن چهار حرفی است.
 به اسم ضمه داری (ه) که پس از فعل مجهول آمده باشد نایب فاعل میگرداند و آن مفعول فعل مجهول است که جایی فاعل نشده است.
 اگر حرف اول مضارع ضمه داشته باشد و حرف قبل از آخر آن کسر داشته باشد، مضارع معلوم است و مجهولیت مثل **يُؤْمَرُونَ**: ایستادند.

هر اسمی که آخرش ضمه (ه) داشته و پس از فعل معلوم قرار داشته باشد فاعل آن فعل است.
 هر اسمی که آخرش فتحه (ه) داشته و پس از فعل قرار داشته باشد مفعول آن فعل است که «را» می باشد.

فعل مجهول

۷

فعل معلوم فعلی است که در آن از فاعل فعل صیغه مجهول درج شده باشد و مفعول نیز مجهول باشد
مثل «حسن نشست» یا «تقی منوچهر را به مدرسه برد» به اولی که مفعول ندارد فعل لازم و به دومی که مفعول دارد فعل متعدی میگویند
فعل مجهول فعلی است که به مفعول نسبت داده میشود و به آن نایب فاعل میگویند
مثل «منوچهر به مدرسه برده شد» همانطور که می بینیم از فعل مطلق «شدن» برای سخن آن آنگاه می شود
فعل اصلی در جمله مجهول بصورت اسم مفعول گفته میشود و «شدن» فقط صرف می شود
مثل «منوچهر به مدرسه برده شد» یا «شکران به خانه فرستاده شدند»
برای سخن اسم مفعول در فارسی «ن» مصدری را از آفران بر می آورند و «ه» به جای آن می گذارند
مثل بردن «ه» که با بردن نشد «ن» مصدری «برد» میشود و با اضافه کردن «ه» به آفران «برده» میشود
در سخن ماضی مجهول در عربی حرف اول را مضموم یعنی «همزه» در میکنند و حرف قبل از آخر را مکسور یعنی «کمیته»
و حرف آخر مفتوح یعنی فتحه دار می ماند و تغییر حرکات در افعال نیز به ضم تبدیل میشود مثل «شعتم» که «استعتم» میشود
برای سخن مضارع مجهول حرف اول مضموم میشود و حرف قبل از آخر مفتوح یعنی فتحه دار میشود
مثل «یکتب» که تبدیل به «یکتب» میشود یعنی «بنویس» اما «کتب» یعنی «نوشتن» میشود
در ماضی مجهول همیشه دویم حرف اول آن ضم «ه» دارد و بیستم مضارع مجهول است و بیست و یکم فعلی ندارد
اما در مضارع مجهول غیر از این بیستم حرف لال آن ضم دارد و باید بیستم حرف قبل از آخر آن فتحه دار باشد
چون باب افعال هم مضارعش حرف اولش ضم دارد ولی حرف آخر معلوم آن کسر «ه» دارد
حرف مضارعت یعنی حرف اول فعل مضارع باب افعال و تفعیل و مفاعله ضم دارد ولی حرف قبل از آخر آن
کسر دارد. افعالی که ماضی آنها حرف و تهم باشد حرف مضارعت آنها ضم «ه» میگیرد
ترتیب سوره های قرآن: ۱۶- نحل ۱۷- ابراهیم (بنی اسرائیل) ۱۸- کهف ۱۹- مریم ۲۰- طه

رُسُلٌ . الْكِتَابُ . الْبَيِّنَاتُ : می بینیم که حرف آخر آنها فتمه دس (دارد) . این فتمه در فارسی معنی «را» میدهد یعنی بیزبان را . کتاب را بیزبان را
مفعول : اگر اسمی بعد از فعل بیاید آخر آن فتمه دس درشته باشد مفعول آن فعل است . مفعول کسی یا چیزی است که فعل بر آن دارد شده باشد . بجهت آن در
 زبان فارسی «را» میباشد . **رُسُلٌ مَفْعُولٌ أَرْسَلْنَا** میباشد . **وَالْكِتَابُ وَالْبَيِّنَاتُ مَفْعُولٌ أَنْزَلْنَا** میباشد .

فَاعِلٌ : اگر اسمی بعد از فعل معلوم بیاید حرف آخر آن فتمه دس درشته باشد فاعل آن فعل است . مثل **النَّاسُ** که فاعل فعل **يَقُومُ** میباشد .
نَا : اگر حرف قبل از «نا» متحرک باشد یعنی «ن» و «ا» و «و» درشته باشد معنی «مان» «ما» میدهد . مثل **رُسَلْنَا** «پیغمبران را»
 اگر حرف قبل از «نا» ساکن «س» باشد معنی «سیم» ماضی میدهد مثل **أَرْسَلْنَا** : فرستادیم . **وَأَنْزَلْنَا** : نازل کردیم . **بِأَيِّنِّ فَرَسْنَا** :

بِهَ دُو نَعْبُدُ . میدانید که در **إِنَّا كُنَّا نَعْبُدُ** در نماز خود مان «د» **نَعْبُدُ** را با ضمه «ه» تلفظ میکنید ولی می بینید اینجا «د» **نَعْبُدُ**
 فتمه دس «د» تلفظ میکنید . و میدانید مضارع آخرش «ه» فتمه دارد . ولی در این آیه می بینید که آخر **نَعْبُدُ** **نُشْرِكُ** **يَتَّخِذُ** «س» فتمه دارد که
 درشت تر گذارته شده که توجه شما را جلب کند . علت این تغییر کلمه **أَنْ** است که در **الْأَلِفُ** وجود دارد . هر جا در قرآن کلمه **الْأَلِفُ** وجود دارد در اصل آن
الِف بوده است که «ن» در **ل** کلمه بعد از خود ادغام شده و بصورت **لُ** درآمده که بصورت نشاء بدوی **الِف** گذارته شده . چند حرف
 هستند که وقتی بر مضارع بیایند «ه» ضمه آن را به «س» فتمه تبدیل میکنند به این حروف ، حرف **فَاعِلِيَّةٌ** میگویند یعنی حرفی هستند که ضمه
 مضارع را به «س» فتمه تبدیل میکنند و «ن» آخر آنها را حذف میکنند غیر از دو صیغه جمع مؤنث را .

حروف فاعلیه : حرف فاعلیه **أَنْ** است که اینده **كُنْ** ، هرگز نه **كَيْ** : تا . تا اینده **إِذَنْ** : آنوقت

البته **كَيْ** و **إِذَنْ** در قرآن خیلی کم می آید ولی **أَنْ** و **كُنْ** در قرآن نسبتاً زیادند . برای مثال به گونه ای زیر توجه کنید . و آنها را ترجمه کنید :
لَنْ نَقْعُولَهُ هَذَا تَرْتَابِيهِ أَمْرًا لَلَّهِ أَنْ يُوَصَّلَ که خدا الهی می بیند آن کرده **لَنْ نَضِيرَ مَحَلِّي طَعَامٍ رَائِدٍ** هرگز نه

لَنْ : تا . تا اینده **حَتَّى** : نیز با فعل مضارع همین کار را میکنند چون معنی آن (که . انبند) در آنها وجود دارد مثلاً **دَرِيْفُومُ النَّاسُ بِالْقِسْطِ**
لِنَعْلَمَ مِنْ بَيْعِ الرَّسُولِ که از رسول بدوی **لَا نَمْنَعُ عَلَيْكُمْ نَعْمِي** نعمت را بر شما تمام **لِيَشْتَرُوا بِهِ نَمْنًا قَلِيلًا** بخرند آن را با پولی
 اندک

فَاعِل: فاعل اسمی است که کننده کار است و بعد از فعل معلوم می آید و آخر آن همیشه «ی» دارد و آخر جمع آن «ون» دارد.
مثل النَّاسُ که بعد از فعل یَقُومُ آمده است

مَفْعُول: مفعول اسمی است که آخر آن فاعلی «ی» میگیرد و اگر جمع باشد آخر آن «ین» میگیرد

مفعول اسمی است که فعل بر او یا آن واقع شده مثل رُسُلَ الْکِتَابِ . الْمِيزَانِ

مفعول ۲ نوع است: ۱- مفعول بی واسطه که در فارسی در «را» نشانده آن است و در عربی فاعلی یا بین نشانده آن است

۲ مفعول با واسطه که بایکی از حروف اضافه می آید این حروف اضافه در عربی حروف جر میگویند چون اسم بعد از

خود را مجرور میکنند یعنی به آخر آن کسر «ه» یا «ین» میدهد «ین» هم نشانه جر است هم نشانه نصب

نصب عدوت فاعلی «ی» است که در آخر اسم گذشته میشود. مثل رُسُلَ الْکِتَابِ . الْمِيزَانِ

یا: ای اَنْ: اَنْ: که: اِنَّ: اِنَّ: بجز غیر از مگر: فاعلی: در قوی: عملی: روی: بر: سخن: از: درباره

یا: ای: حرف ندا است. یعنی برای صدا زدن کسی بکار میرود. اگر ندادی یعنی کسی که صد ازده میشود. اسم دیگری اضافه شده

باشد آخر آن فاعلی میگیرد که به آن منصوب میگویند. مثل یا اهل الکتاب. ولی اگر به اسمی اضافه شده باشد آخر آن ضمیر میگیرد یا اِنَّهَا اَلَّتِی

اَنْ: یعنی که یا اینکه. بر مرفعل مضارع می آید و آخر آن را منصوب میکنند یعنی ضمیر آن را به فاعلی تبدیل میکنند و «ن» جمع و تشبیه را از آخر

آن می اندازد. اَنْ: بر اسم مبتدای آید و آخر آن را منصوب میکنند یعنی ضمیر آن را به فاعلی تبدیل میکنند و «ون» را به «ین»

اَلَّا: رو که است یکی اَنْ یعنی که یا اینکه و یکی لا که فعل مضارع بعد از خود را منصوب میکنند یعنی ضمیر آن را به فاعلی تبدیل میکنند

مثل اَلَّا تَعْبُدُوْا و «ن» جمع و تشبیه را حذف میکنند. مثل عَسَى اَنْ تَجْمَعُوْا سُبْحًا و هُوَ كَرِيْمٌ بَارِقٌ

در حالی که برای شما باشد.

حکایت آخر که معرب را نصب در رفع و جر میگویند. معرب کلمه ای است که حرکت حرف آخر آن تغییر میکند.

مبتدای کلمه ای است که حرف آن تغییر نمیکند. مثل اَوْلَادُكُمْ اَمَانٌ وَالَّذِیْنَ «کلمه ای که» «افزای که» «شما می که»

نصب فاعلی حرف آخر کلمه معرب است در رفع ضمیر حرف آخر کلمه است و حرکت حرف آخر کلمه است

عَنْ یعنی از: در باب: در مورد: درباره

افعال تَلَاثِي مُزِيد افعالی هستند که به آنها یک حرف یا چند حرف اضافه شده باشد. افعالی که سوم شخص مفرد آنها چهار حرف داشته باشند حرف مضارع آنها (یعنی حرفی که به اول آنها اضافه می‌شود یعنی ت یا ا ذ آنها) بجای نتمه (ک) ضمه میگیرد. این افعال چهار تا هستند که در مای آن را در این درس می‌بینیم

ماضی افْعَلُ فَعَلَّ	مضارع يَفْعُلُ وَيَفْعِلُ يَفْعِلُ	مصدر یا باب اَفْعَالٌ تَفْعِيلٌ	امر اَنْعُلْ فَعِلْ	اسم فاعل مُفْعِلٌ مَفْعِلٌ	اسم مفعول مُفْعَلٌ مَفْعَلٌ
----------------------------	---	---------------------------------------	---------------------------	----------------------------------	-----------------------------------

فقط هزه (ا) امر باب افعال با نتمه می‌آید (آ) و در همه حال خوانده می‌شود مثل اَحْسِنُ (سنگی کن جان کن) اَكْرِمُ (اکرام کن گرامی باد) می‌بینیم که در باب تفعیل همه صغیه؟ عَيْنُ الْفِعْلِ (حرف دوم اصلی) تشدید دارد غیر از خود مصدر تفعیل. این در باب فعل لازم راستی میکنند. یعنی احتیاج به مفعول دارد و کسی یا چیزی دیگری راست تأثیر قرار میدهد. مثل اَحْسِنُ (به دیگری سنگی کن)

دیدیم که یَفْعُلُ یعنی «او اینکار را می‌کند» و تَفْعِلُ یعنی «تو اینکار را میکنی» و اَفْعَالٌ «من اینکار را میکنم» و مُفْعِلٌ «ما اینکار را میکنیم»
 نور در شده باشد که تَفْعِلُ معنی «آن زن اینکار را میکند» هم میدهد. منظور لفظی هر موشی است اگر چه آدم و جنس ماده نباشد.
 باید بنظر آید که جمع مکتب در جمع شکسته مفرد مونث حساب می‌شود. جمع مکتب جمع است که شکل مفرد آن تغییر کرده باشد. مثل شمع که جمع آن شمعین است و کتاب که جمع آن کتب می‌شود. مفرد مونث ماضی هم آخرش «ت» دارد. مثل كَتَبَتْ

مُنَادِي: منادی اسمی است که نشان صد میزند تا چیزی به او بگوید. اگر منادی فقط یک اسم باشد آخر آن ضمه میگیرد. مثل يَا اَدَمُ در آیه ۳۴ بقره -
 اَلْمُنَادِي مَصَافٍ بِأَنَّهَا آخِرُهَا فَتَمَّ مَسِيرُهَا. مثل يَا اَهْلَ الْكِتَابِ

حَال: در فارسی به آن قید حالت میگویند. چون حال شخص یا چیزی را بیان میکند مثل علی خندان آمد. یعنی در حالی که میخندد آمد.
 حال در عربی بصورت اسم مشتقی می‌آید که آخر آن «ا» باشد.

- اسم مشتق: اسم‌های مشتق ۸ نوع است: ۱- اسم فاعل ۲- اسم مفعول ۳- صفت مشبّهه ۴- صیغه مبالغه
 ۵- افعَل تَفْضِيل ۶- اسم آلت ۷ و ۸- اسم مکان و اسم زمان

علامت جمع در لغوی: تشبیه: حرف «ا» علامت جمع در لغوی یا تشبیه است مثل اَنْتُمْ يَا اَهْلَ الْكِتَابِ هُمْ: آنها کتم، شما کما، شما (در لغوی) قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتُمْ لِقَاءَ اَهْلِكَ لَفْتَةً (در لغوی) كَتَمْتُمْ: پوید، پوید كَتَمْتُمْ: پوید (در لغوی) يَقُولُونَ: میگویند يَقُولَانِ: میگویند (در لغوی) تَعْلَمُونَ: میدانید تَعْلَمَانِ: میدانید (در لغوی) مُؤْمِنُونَ: افراد ایمان مؤْمِنَانِ: افراد ایمان (در لغوی)

اسم مکان و زمان: اسم مکان و اسم زمان بر وزن **مَفْعَلٌ** یا **مَفْعِلٌ** می آید مثل **مَسْجِدٌ** محل سوره کردن و **مَجْلِسٌ** محل نشستن یا **مَشْهَدٌ** محل شهادت و **مَعْبَدٌ** محل عبادت جمع آن بر وزن **مَفَاعِلٌ** می آید مثل **مَسَاجِدٌ**، **مَجَالِسٌ**، **مَشَاهِدٌ**، **مَعْبَادٌ** ستیوان آفران «ة» ذکر شده باشد مثل **مدرسة** (مدرسه) که جمع آن **مدارس** است.

أَفْعَلٌ تَفْضِيلٌ: افعَل تفضیل صفت تفضیلی یا صفت عالی فارسی است که علامت آن «تر» فارسی «تر» و «ترین» است مثل «بزرگتر» و «بزرگترین» افعَل تفضیل بر وزن **أَفْعَلٌ** می آید مثل **اکبر: بزرگتر** **أصغر: کوچکتر** **أعلم: داناتر** **القی: که اتقی** میشود موش آن بر وزن **فَعْلٌ** می آید مثل **کبری: بزرگتر** **صغری: کوچکتر**

اسم آلت، اسم آلت که بر آلت دال است **مَفْعَلٌ** و **مِفْعَلَةٌ** و **مِيفَعَالٌ** است.
 آلت یعنی رسیدن و ابزار. **دال** یعنی دلالت کننده یعنی راه نشان دهنده

مثل **مِفْطَاحٌ**: کلید بازکننده. آلت و رسیدن ابزار باز کردن **مِکْنَسَةٌ**: جارو. رسیدن و ابزار رویدن یا رفتن و **مِخْمَتٌ**: تپش. رسیدن را نشین
 جمع اسم آلت بر وزن **مِفَاعِلٌ** است مثل **مِفَاتِحٌ** کلید که جمع مِفَاحٌ است. جمع اسم مکان و زمان بر وزن **مِفَاعِلٌ** است مثل **مِکَاتِبٌ** و **مِسَاجِدٌ** این وزن در کلمه ای که اول آن «و» باشد بر وزن **مِيفَعَالٌ** می آید مثل **مِيعَادٌ** از وعده و **مِيفَاقٌ** از دُوق.

صِیغَه مِبَالَغَه: معنی اسم فاعل را میدهد با ضا ذریای کار یا صفت و وزن های زیادی دارد مثل **رِزَاقٌ**، **بِعِلَافَةٍ**، **صِدِّیقٌ**، **عَلِیمٌ**، **شَلُورٌ**
صفت مشبَهة آن صفتی را نمی دهد یعنی است و از فعل لازم فاعل می شود. اسم فاعلی هم که دارند صفت همیشگی را نشان دهد صفت مشبَهة است. مثل **عَالِمٌ** دانستند
صفت مشبَهة نیز از وزن زیادی دارد مثل **شَرِیفٌ**، **حَسَنٌ**، **عَالِمٌ**، **شُجَاعٌ**، **صَعْبٌ**.

با بر این اسم فاعل و **صِیغَه مِبَالَغَه** و **صفت مشبَهة** برکننده کار یا دارند صفتی دلالت میکنند فقط **صِیغَه مِبَالَغَه** بر زیادی صفت و **صفت مشبَهة** بر همیشگی و دائمی بودن صفت دلالت میکند.

امر : دستور و فرمان اکابر که از طرف مافوق به فرد مآدود (زیر مرتب) داده میشود. اگر اینجا از طرف زیر مرتب به مقام بالاتر باشد

خواهش میباشد و اگر از کسی به شخص دیگری که هم باب (همچنانچه) اوست باشد پیشنهاد است. ولی پرسه آن از طرف مافوق است.

یا میبرد
إِغْفِرُوا بِيَا مِرْ مَغْفِرَتِ دُعْفَانِ : آمزش أَصْلِحُوا : اصلاح کنید : درست کنید. إِصْلَاحٌ : درست کردن : صلاح : درستی

طرز سخن فعل امر : فعل امر را از مضارع بسازند. به این ترتیب که «ت» را از اول آن بر میدارند و ضمه (۲) آخر آن را بسکون (۲) تبدیل میکنند

و اگر جمع باشد «ن» آخر آن را بر میدارند و اگر حرف اول باقی مانده ساکن (۲) باشد «ا» به اول آن اضافه میکنند که قابل تلفظ (بیان)

باشد. این «ا» معمولاً در جمله تلفظ نمیشود مگر در باب إِقْتَالَ مثل أَصْلِحُوا. افتادن «ا» مثل رَبَّنَا اغْفِرْ.

پس اگر کلمه ای داشته باشیم که اول آن «ا» بود و آخر آن ساکن (۲) آن کلمه فعل امر است. مثل إِغْفِرْ : بیا مِرْ إِعْلَمْ : بدان

إِضْرِبْ : بزن ادْعُوا : دروید ادْعُوا : دروید (و اضرب جمع است) ادْعُوا : دروید ادْعُوا : دروید ادْعُوا : دروید

أَشْكُرُوا : شکر کنید أَذْكُرُوا : ذکر کنید أَدْخُلُوا : داخل شوید أَشْكُرُوا : شکر کنید أَذْكُرُوا : ذکر کنید أَدْخُلُوا : داخل شوید

در مثال های بالا می بینیم که اگر حرف سوم ضمه (۲) داشته باشد «ا» آن هم ضمه (۲) دارد. و اگر فتمه (۲) یا کسره (۲) باشد «ا» آن کسره (۲) دارد.

مثل أَذْكُرُوا : ذکر کنید إِضْرِبْ : بزن إِصْلَحُوا : درست کنید إِصْلَحُوا : درست کنید إِصْلَحُوا : درست کنید

این در حالی بود که حرف بعد از «ت» ساکن (۲) باشد. ولی اگر حرف بعد از «ت» حرکت داشته باشد دُ پد داشته و قابل

تلفظ باشد «ا» اضافه نمیشود مثل قَاتِلُوا : بکشید. قُولُوا : بگویید كُونُوا : باشید بَاشِرُوا : با خبر کنید تَبَيَّنْتُ : ثابت کن.

اگر حرف آخر یا قبل از آخر آن «و» یا «ی» باشد می افتد مثل تَدْعُوا که با افتادن دَ و افزودن «ا» أَدْعُوا میشود

و با حذف «و» أُدْعُ میشود. و مثل تَقُولُ که با افتادن «ت» و ساکن شدن «ل» قَوْلٌ میشود و با حذف «و» قُلْ میگوید

فعل امر

فعل امر فعلی است که در آن امری یا دستور و فرمانی به کسی یا یکی نی داده میشود

فعل امر مجزوم است - یعنی آخر آن ساکن (س) است و «ن» جمع و تشبیه آن حذف شده است

فعل امر را از مضارع میزنند به این ترتیب که حروف مضارعت را از اول آن برمیدارند و آخرش را مجزوم میکنند

مجزوم میکنند یعنی ضمه (س) آن را بسکون (س) تبدیل میکنند یا «ن» جمع و تشبیه را از آخر آن برمیدارند مثل

إِغْلَمْ: به ان اَعْبُدْ: عبادت و سبزی و اطاعت بی چون و چرا کن. اَتَّقُوا: بر خدایان بترسید اَعْبُدُوا: عبادت کنید

إِغْلَمْ در اصل از تَعْلَمُ گرفته شده که «د» مضارع آن برشته شده و بصورت غَلَمْ درآمده و مجزوم شده یعنی

ضمه (س) آخر آن را بسکون (س) تبدیل شده و بصورت غَلَمْ درآمده و چون قابل تلفظ نبوده یک هززه (ه) به

اول آن اضافه شده و بصورت إِغْلَمْ درآمده

اَعْبُدْ در اصل از تَعْبُدُ درست شده یعنی «د» مضارع از اول آن برشته شده بصورت عَبُدْ درآمده و آخر

آن مجزوم شده یعنی ضمه (س) آن را بسکون (س) تبدیل شده و بصورت عَبُدْ درآمده و چون قابل تلفظ نبوده یک

هززه (ه) به اول آن اضافه شده و بصورت اَعْبُدْ درآمده

اَعْبُدُوا در اصل بصورت تَعْبُدُونَ بوده که حرف مضارعت آن یعنی «و» از اول آن برشته شده و بصورت عَبُدُونَ

درآمده و آخر آن مجزوم شده یعنی «ن» آن حذف شده و بصورت عَبُدُو درآمده. چون قابل تلفظ نبوده یک «ه»

به اول آن اضافه شده و بصورت اَعْبُدُوا درآمده و چون «و» در آخر که عربی قرار نمیگیرد یک «ا» به آخر آن اضافه شده

و بصورت اَعْبُدُوا درآمده. مثل کلمه ای که «ه» در آخر که قرار نمیگیرد پس از آن یک «ه» که نشانه یثرت و بصورت هَا هَا هَا

هززه (ه) است که صدا دارد مثل اَكْبَرُ: اِسْمَاعِيلُ: اُمِّيَّةٌ و الف (ا) است که صدای (آ) برده مثل يَا: عَنَابَسُ: يَا

هززه امر اگر حرف دوم اصلی ضمه (س) داشته باشد بصورت (ا) تلفظ میشود و اگر حرف دوم فمه یا کسره داشته باشد بصورت (ا) تلفظ

ترتیب سوره ۲: بقره (۱۱۱ قرآن) ۷- اعراف ۸- انفال ۹- توبه (۱۱۱ قرآن) ۱۰- یونس

فعل امر «انکر کردن و دستور دادن انجام دادن کاری به کسی است» مثل: بنویس - بنویس - بنویس - بنویس.

امر فعل امر در عربی از فعل مضارع ساخته میشود. به این ترتیب که «ث» را از اول آن بر میدارند و فعل را مخبروم میکنند یعنی ضمّه (ث) حرف آخر فعل را به سکون (س) تبدیل میکنند و «ن» را آخر فعل بر میدارند و جای آن «ا» میکنند مثل **تَقَاتِلْ** که میشود **قَاتِلْ** و **تَقَاتِلُوا** که میشود **قَاتِلُوا** اگر حرف اول باقیانده سکون (س) باشد یک «ا» برای آسان شدن تلفظ آن اضافه میکنند که معمولاً در جمله تلفظ نمیشود مگر اینکه در اول جمله باشد اگر حرف دوم باقیانده ضمّه (س) داشته باشد «ا» به اول آن اضافه میکنند مثل **يَكْتُبْ** که با برداشتن «ت» و ساکن (س) سخن حرف آخر **كُتِبَ** میشود که چون «ت» ضمّه دارد به اول آن «ا» اضافه میکنند و میشود **اَكْتُبْ** و **يَكْتُبُونَ** که با برداشتن «ت» «ن» و ساکن (س) در اول آن «ا» به اول آن **اَكْتُبُوا** میشود.

اگر حرف دوم باقیانده کسره (س) داشته باشد به اول آن «ا» اضافه میکنند مثل **يَجْلِسُ** که با برداشتن «ت» و ساکن کردن «س» و اضافه کردن «ا» به اول آن **اجْلِسْ** میشود و **يَجْلِسُونَ** که با برداشتن «ت» «ن» و ساکن کردن «س» به اول آن **اجْلِسُوا** میشود اگر حرف دوم باقیانده فتحه (س) داشته باشد به اول آن «ا» اضافه میکنند مثل **تَعْلَمُ** که **اعْلَمْ** میشود و **تَعْلَمُونَ** که **اعلموا** میشود اگر حرف آخر باقیانده از آخر فعل «و» یا «ی» باشد در فعل امر و نهی حذف میشود مثل **تَقُولُ** که **قُلْ** میشود و **تَقُولُوا** که **اقولوا** میشود.

- ث ۱ : اگر کلمه ای داشته باشیم که آخر آن «ث» و حرف قبل از آن فتحه «س» داشته باشد یعنی آن زن این کار را کرد مثل **كَبَّتْ** : کب کرد
- ث ۲ : اگر کلمه ای داشته باشیم که حرف آخر آن «ث» و حرف قبل از آن ساکن «س» باشد یعنی تو اینکار را کردی. مثل **انعمت** : نعمت داری
- ث ۳ : اگر کلمه ای داشته باشیم که حرف آن «ث» و حرف قبل از آن ساکن «س» باشد یعنی من اینکار را کردم. مثل **انعمت** : نعمت دارم

اشهد : شهادت میدهم. هر کلمه ای که اول آن «ا» و حرف آخر آن ضمّه داشته باشد یعنی **من اینکار را میکنم**.
نعبد : بندگی میکنیم. هر کلمه ای که اول آن «ن» و حرف آخر آن ضمّه داشته باشد یعنی **ما اینکار را میکنیم**.
هر اسمی که آخرش ضمّه (س) داشته و پس از فعل معلوم قرار داشته باشد فعل آن فعل است.
هر اسمی که آخرش فتحه (س) داشته و پس از فعل قرار داشته باشد مفعول آن فعل است که در فارسی عینش «را» میباشد.

اگر کلمه ای داشته باشیم که آخر آن «ت» یا «ث» و حرف قبل از آن ساکن باشد یعنی بصورت (ث ۱) باشد یعنی **من اینکار را کردم**.
اگر کلمه ای داشته باشیم که آخر آن «ت» و حرف قبل از آن ساکن (س) یعنی بصورت (ث ۲) باشد یعنی **من اینکار را کردم**.
اگر کلمه ای داشته باشیم که اول آن «ا» و آخر آن «ا» ضمّه داشته باشد یعنی **من اینکار را میکنم**. مثل **اشهد** (شهادت میدهم) **اعوذ** (پناه میبرم).
اگر کلمه ای داشته باشیم که اول آن «ن» و آخر آن «و» ضمّه داشته باشد یعنی **ما اینکار را میکنیم**. مثل **نعبد** و **نستعين** «کمک میخواهیم».

مُبْتَدَأٌ وَخَبْرٌ: مُبْتَدَأٌ اسمی است که در ابتدای جمله قرار گرفته باشد خبر: خبری است که درباره مبتدأ گفته شود در فارسی به مبتدأ «نهاد» میگویند و به خبر «گزاره» اگر خبر یک اسم باشد آخراً آن ضمه میگیرد. مبتدأ هم حرف آفرش ضمه میگیرد. گزارش کنیم که اسم شاره و ضمیر هم اسم هستند.

مثلاً: أَذَلَّكَ لَهُمُ الْمُفْلِحُونَ . نَحْنُ مُصَلِحُونَ (مبتدأ و خبر در جمع و ن میگیرند) نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ.

حروف مشبّهة بالفعل: این حروف بر سر مبتدأ و خبری آیند و مبتدأ را منصوب (فتمه که دارا میکنند یعنی به اسم بعد از خود فتمه میبرند و به آخر اسم جمع بعد از خود پن میبرند). این حروف عبارتند از: حرف إِنَّ: بدرتی، بر راستی، چون، زیرا، برای اینکه. أَنَّ: که، اینکه. كَأَنَّ: مثل اینکه، گویا.

كَيْتَ: کاش، ای کاش، کاش که، کاشکی. لَئِنْ: لیکن، اما، ولی. لَعَلَّ: شاید، آری.

مثلاً: إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ . إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَعِيبُ ٱلَّذِينَ يُضَارَبُونَ مَثَلًا إِنَّ اللَّهَ بِأَمْرِهِمْ لَٰدَبِّرُ . إِنَّ اللَّهَ بِأَمْرِهِمْ لَٰدَبِّرُ . إِنَّ اللَّهَ بِأَمْرِهِمْ لَٰدَبِّرُ . إِنَّ اللَّهَ بِأَمْرِهِمْ لَٰدَبِّرُ .

مرفوعات: مرفوعات کلماتی هستند که حرف آخر آنها ضمه می یا دُونَ دارد به این ضمه یا دُونَ کفح میروند.

مرفوعات ۴ نوع هستند: ۱- فاعل ۲- نایب فاعل ۳- مبتدأ ۴- خبر

فاعل: کنده کاری دارند صفاتی است که در جمله می باشد. کلمه ای که آخراً آن ضمه یا دُونَ داشته باشد و بعد از فعل معلوم بیاید فاعل است.

نایب فاعل: مفعول فعل مجهول است که بجای فاعل نشسته. کلمه ای که آخراً آن ضمه یا دُونَ داشته باشد و بعد از فعل مجهول بیاید نایب فاعل است.

مبتدأ: مبتدأ اسمی است که در ابتدای جمله آمده باشد. آخر مبتدأ ضمه یا دُونَ دارد.

خبر: اسمی است یا جمله ای است که بعد از مبتدأ بیاید و درباره مبتدأ خبری بدین معنی درباره آن بگوید. آخر خبر از اسم باشد ضمه یا دُونَ دارد.

مبتدأ اگر آفرش می باشد یعنی نکره باشد در واقع بعد از خبری آید. مثلاً لَهُمْ فِيهَا أَرْوَاحٌ مُّكَلَّمَةٌ . عَلَىٰ ٱلْبَصَارِهِمْ عَسَادَةٌ .

این کلمات به آخر اسم بعد از خود فتمه (ت) میبرند و اگر اسم بعد از آن جمع باشد آفرش (ن) میگیرد. به این اسم با منصوب میگویند.

إِنَّ: بدرتی، که، بر راستی، حقیقتاً، در حقیقت، چون، چون که، زیرا. أَنَّ: که، اینکه. لَئِنْ: اما، ولی، لیکن. (قبل از فعل بدون نشود بی آید). كَيْتَ: شاید، ممکن است، آری. و این حروف مضارع را منصوب میکنند یعنی ضمه (ت) آن را به فتمه (ن) تبدیل میکنند «ن» آخراً را حذف میکنند.

أَنَّ: که، اینکه. لَنْ: هرگز نه، برای اینکه، آری، آری، آری، آری. کلمات فوق را در کتب میگویند که بیشتر به جثمان میخورد.

فَعَلْتُمْ: نشانی میدهد که شماین کار را کرده. هر کلمه ای که آخر آن تم و حرف قبل از آن ساکن باشد، نشانی میدهد که نشانی آن کار را کرده. این مثل کُتِبْتُمْ: «کتاب کردید.» غیر از آن تم که معنی «شما» میدهد. جملی «تم» دو حرف است: ت ت: نشانی ساکن که حرف قبل از آن فیه «ت» داشته باشد، نشانی میدهد که مؤنث «اد» میباشد یعنی «او کرد.»
 در عربی جمع مکسر (جمع شکسته) مؤنث و مفرد بحسب می آید و فعل و ضمیر و اسم اشاره که به آن بکار می رود مفرد و مؤنث بحسب می آید

جمع: جمع دو نوع است: ۱- جمع سالم ۲- جمع منکسر

جمع سالم: جمعی است که شکل مفرد آن تغییر نکرده باشد. مثل مسلم و مسلمون و مسلمین و مسلمات
 جمع منکسر: جمعی است که شکل مفرد آن تغییر کرده باشد مثل شخص و فرد که جمع آن ها اشخاص و افراد میشود. یا مثل کتاب و طریق که جمع آن کُتُب و طُرُق میباشد

نَفَعَلُوا: ما اینکار را میکنیم یا نخواهیم کرد. چون دیدیم که حروف مضارع عبارتند از أَفْعَلُ یعنی «ا» «ت» «ی» «ن» «ف»
 دیدیم که «ی» نشانی میدهد که اینکار را میکند یا خواهد کرد. و «ت» نشانی میدهد که تو اینکار را میکنی یا خواهی کرد.
 «ن» هم نشانی میدهد که ما اینکار را خواهیم کرد یا میکنیم. مثل أَتَاكَ نَعْدُو: «فقط تو را عبادت و بندگی بی چون و چرا میکنیم»
 مرفوع: دیدیم که به حرکت حرف آخر کلمه مُعَرَّبٌ اگر فاعله باشد رُفِعَ میگویند و کلمه ای که آخر آن ضمه داشته باشد

مرفوع میگویند. در صدر کلمه کلمه جمع سالم مذکر باشد و آخر آن «وَنَ» بگیرد و جمع مؤنث سالم «ات» بگیرد

مرفوع ۴: مرفوع ۴ نوع هستند: ۱- فاعل کلمه مرفوعی که پس از فعل معلوم بیاید. ۲- مایه فاعل: اسم مرفوعی که بعد از فعل مجهول بیاید. ۳- مبتدا: اسم مرفوعی که در ابتدای جمله باشد ۴- خبر که در باره مبتدا خبری میدهد.

مبنی: کلمه ای است که حرکت حرف آخر آن تغییر نمیکند. مثل اَدْعُوكَ. اَلَّذِينَ هُمْ

إِن: بدستی، برستی. بدون تردید. الَّذِينَ: کسانی که نمی‌داند. انفرادی که شما می‌دانید. آدم: کسی که نمی‌داند. مَن: کسی که کسی که نمی‌داند. عِنْدَ: نزد، پیش
آن بر سر مبتدا و خبر می‌آید و مبتدا را که مرفوع است یعنی آفران ضمه دارد منصوب می‌کنند یعنی آفران فاعله می‌دهد و «وَلَا تُدْرِكُ» را تبدیل به «وَلَا تُدْرِكُ»
مبتداً اسم مرفوعی است که در ابتدای جمله واقع می‌شود. البتة اگر هم ابتدای جمله نباشد حرکت حرف آفران تغییر نمی‌کند مثل الَّذِينَ

مَن: یعنی کسی یا کس بی‌شائبه. ولی فعل آن که بعد از آن بیاید همیشه مفرد است و اگر جواب آن بعد از جمع جمع برداشتی
کسانی می‌دهد و اگر مفرد بود معنی کسی می‌دهد. مَن از اسماء شرط هم هست و معنی هر کس می‌دهد. و اگر از اسماء شرط هم نام باشد معنی هر کس
مَن وقتی از اسماء شرط باشد فعل یا مضاف بعد از خود را مجزوم می‌کند. یعنی ضمه آنها را به سکون تبدیل می‌کند و «ن» را حذف می‌کند.
اسماء شرط عبارتند از مَن: هر کس. ما: هر چه. اَنَّى: هر کدام. متى: هر وقت. اَنَّى: هر جا. اَيَّانَ: هر وقت
حَيْثُما: هر جا. اَيَّما: هر جا. كَيْفَما: هر طریقی. هر جور. مَهْمَا: هر وقت. اِذْما: اگر.

إِنَّ حرف شرط است و معنی «اگر» می‌دهد. إِنَّ اگر پیش آن در جمله باشد معنی «نه» و نیست می‌دهد و آن شرط نیست.
عِنْدَ معنی «پیش» «نزد» می‌دهد و همیشه مضاف می‌باشد یعنی به اسم دیگری اضافه می‌شود و به آفران که «ه» می‌دهد.
مضاف اسمی است که به اسم دیگری اضافه شده باشد بدون اینکه «ال» یا تنوین داشته باشد. اسم بعد از آن مضاف الیه
است و آفران که «ه» دارد که به آن جر می‌گویند. مضاف الیه همیشه مجزوم است. در صورتیکه در فارسی مضاف کسره می‌گیرد.

تَلَكَّ: آن (موش ذلک) بخاورد و کله است. بجز معنی از «و در باره او ما آنچه چیزی، هر چیز چه چیز» کَلَوُا لَعَلَّوْنَ: عمل میگردند.

ماضی کان (در صیغه آن) یا فعل مضارع (بر صیغه آن) معنی ماضی تکراری میدهد.

ماضی مطلق مثل رفتم، رفتی، رفتیم، رفتید. در ماضی تکراری یک «می» قبل از آن می آید مثل میرفتم، میرفتی، میرفتیم، میرفتید.

تکرار ادامه کار را میزند چه در زمان حال باشد یا کاری که در روزنامه ۴ یا سال یا ادامه داشته.

مثل کسی که در راه به دوش میرسد و بگوید کجا میرفتی و او بگوید به خانه رفتم میرفتم. یا کسی بگوید: در کودکی به مدرسه می رفتم میرفتم. یعنی روزی

تَلَكَّ موش ذلک است و هر دو معنی آن «بر خلاف این» میدهد و است «به دور استند و با آنها اسم اشاره میکنند».

هَذَا یعنی این و تَوَنَّثَ آن هَذِهِ میباشد که هر دو معنی این میدهد.

أُولَئِكَ جمع ذَلِكُ تَلَكَّ است و معنی آنها (شماره به دور) میدهد. در صورتیکه هُمُ و هُنَّ معنی ایشان. اینها میگردند و ضمیر است.

هَوُاْ لَعَلَّوْا معنی اینها میگردند و جمع هَذَا هَذِهِ است. اشاره به نزدیک است.

ن: نون ساکن وقتی به نش حرف یَزْمَلُونَ یعنی «ی» «ر» «م» «ل» «و» «ن» برسد به آنها تبدیل

میشود (در حالت طبیعی) در احوال تلفظ. لذا عَنْ مَا در تلفظ عَمَّا میشود. یعنی چون «ن» به «م» «عما» رسیده تبدیل به «م» شده و نش پدید آمده

ن: نون ساکن وقتی به «ب» «ب» برسد به «م» تبدیل میشود (بطور طبیعی) مثل شَتَبَهُ که شَتَبَهُ و رُتِبَهُ که رُتِبَهُ میشود.

«لَا» بیخونوع است ۱- لَا که معنی «نه» یا «نیت» میدهد که اگر مرفعل باشد معنی «نه» میدهد مثل لَا أَقُولُ یَعْلَمُونَ.

۲- لَا که معنی نفی جنس میکند در بر سر اسم میاید مثل لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ «هیچ معبودی (وجود قابل پرستی) غیر از خدا وجود ندارد».

۳- لَا که معنی نفی و منع میدهد و بر مرفعل مضارع می آید و شخص را از انجام کاری نفی و منع میکند مثل لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ.

لَا در صورتیکه معنی نفی و منع باشد فعل مضارع را مجزوم میکند یعنی ضمه آن فعل مضارع را به سكون (س) تبدیل میکند و «ن» جمع

و «ن» تثنیه را از آخر آن حذف میکند مثل لَا تَعْبُدُوا که در اصل لَا تَعْبُدُونَ بوده. در صورتیکه لَا بمعنی نفی تغییر در فعل مضارع نمیدهد

فراموش نکنیم که اگر «و» یا «ب» به حرف ساکن برسد حذف میشود مثل لَا تَقُولُ که لَا تَقُولُ بوده است.

أَفْعَلٌ؛ میکنم. هر فعلی که بر وزن اَفْعَلٌ باشد یعنی «من اینکار را میکنم» یا «من این صفت را دارم» مثل اَعْبَدُ و اَسْتَعْمِدُ
 فَعَلْتُ؛ کردی. هر فعلی که بر وزن فَعَلْتُ باشد یعنی آخر آن «ت» و حرف قبل از آن ساکن باشد یعنی اینکار را کردی
 فَعَلْتُ؛ کردم. هر فعلی که آخر آن «ت» و حرف قبل از آن ساکن باشد یعنی «من اینکار را کردم» یا «من این صفت را دارم»
 مَرْفُوعٌ هَا: مرفوع با اسم نانی هستند که آخر آن «فیمه» داشته باشد و اگر جمع سالم باشند آخر آنها «وَن» داشته باشد
 اسم می مرفوع چهارتا هستند. فاعل که بعد از فعل می آید و آخر آن ضمّه (و) یا «وَن» دارد. نایب فاعل اسم
 مرفوعی است که بعد از فعل مجهول بیاید و آخر آن ضمّه (و) یا «وَن» باشد. فعل مجهول را نخواهیم دید. مثلاً: اسم
 مرفوعی است که در ابتدای جمله قرار گیرد و بخواهند درباره آن حرفی بزنند. کجاست: حرفی است که درباره مقبذ ازده میورد
 مجرور اسمی است که آخر آن کسه (ه) یا (پن) دارد.

مجرور با فقط مرفوع هستند. - مجرور به حرف جر اسمی است که پس از یکی از حروف جر آمده باشد ۲ مضاف الیه
 اسمی است که به اسم دیگری اضافه شده باشد و اسم اولی نه «أَلْ» داشته باشد «تَمَوِّن»

حروف جر مشهور عبارتند از هِیْنُ: از: فِی: در: تَحْتِ: بر: اِلَی: به: بِسُوی: تا: لِ: برای: بَرای
 لَیْکَ: به: بِنِیابت: بِجِهتِ: مطابقِ: کِ: مثلِ: مِثْلِ: مِثْلُ: مِثْلُ: از: در باره
 کِ: کافی است که بر سر کلمه بعد از خود آمده باشد و معنی مثل مانند بدهد. اما کِ یعنی تو. آت که آخر کلمه قرار میگیرد.
 مَصْنُوبٌ اسمی است که آخر آن فتحه (س) یا «پن» دارد پس «پن» هم نشانه مجرور است هم نشانه مَصْنُوبٌ
 اما مجرور با مرفوع بودن یکی پس از حرف جر یکی مضاف الیه. لذا اولی بنیم یکی از این دو صفت یانه اگر نزد مرفوع مَصْنُوبٌ
 مَصْنُوبٌ هَا کی که در قرآن زیاد آمده اند ۳ تا است این مفعول که دریم ۲- اسم اِنَّ وَاِنَّ که جزو حرف مِثْلُ هَا مِثْلُ هَا
 هستند. خبر کَانَ که بر سر مقبذ او خبری آید و خبر مَصْنُوبٌ میکنند. بَلْکَانَ وَاذْغَالَ شَالِ اِنَّ اَفْعَالَ نَا قِصَبٌ میگویند

این: اگر نه. ما: آنچه سخن: از اولنگ: آنها (مجموعه) هم: ضمیر (آنها) ذلک: آن (مجموعه)

این یعنی اگر حرف شرط است و فعل مضارع را در فعل شرط و جواب آن مجزوم می‌کند.
مجزوم کلمه معرب است که حرف آخر کلمه جزم یعنی سکون ۲ «درشته باشد» و اگر جمع باشد «ن» آن افتاده باشد.
راش اگر در جمله بعد از آن *إلا* (مگر) باشد معنی «نه» «و نیست» میدهد.

اولنگ یعنی «آنها» اسم اشاره است و اشاره به دو چیز دارد. اولنگ جمع ذلک و ذلک می‌باشد.

ذلک (آن) اسم اشاره به درجهت و مؤنث آن ذلک می‌باشد. ولی «ه» ضمیر است و مؤنث آن «ها» می‌باشد.
در آیه می‌بینیم که این کلمات را به جتنیبون رایج بکنند تبدیل کرده یعنی «ن» آن را انداخته و تکفیر و نذول را به تکفیر و نذول تبدیل کرده یعنی آنها را مجزوم کرده.
حرف شرط این و اسماء شرط دو عدد دارد که بعد اول جمله شرط و بعد دوم جواب شرط می‌گویند.

فراوانش نکرده آید که حرکات آنها است: فتحه «ت» کسره «ه» ضمیر «ه» و سکون «۲»

اما اگر این حرکات بالا یا زیر حرف آخر کلمه معرب باشد: فتحه «نصب» و کسره «جر» و به فتحه «رفع» و سکون «۲»

جزم می‌کنند و به کلمه ای که حرف آخرش فتحه داشته باشد «مضروب» و به کلمه ای که کسره داشته باشد «مجزوم» و کلمه ای که فتحه داشته باشد «مرفوع»

و کلمه ای که سکون داشته باشد «مجزوم» می‌گویند. البته اگر آخرش «ن» جمع داشته باشد یا مجزوم است.

باب افعال: افعال مصدر مزید است. مزید یعنی زیاد شده. یعنی یک یا چند حرف به حرف اصلی ۳ تایی یا ۴ تایی اضافه شده. مصدر یعنی کل مصدر

ماضی افعال بر وزن افعل می باشد و مضارع آن بر وزن یُفعل می باشد. امر آن بر وزن افعل می باشد. اسم فاعل آن بر وزن مُفعل می باشد

برای سخن اسم فاعل از باب های مزید «ی» را از اول آن بر می دارند و یکای آن «ه» می کنند (بند و حرف قبل از آخر آن که «ه» می گیرند)

باید توجه داشته باشیم که مضارع باب افعال از لحاظ حروف مثل فعل مجزئ فقط حرف مضارعت (ی. ت. ذ. ا) باب افعال صمه دارد و مال مجزئ ندارد

فروق مضارع باب افعال با مضارع مجزئ در این است که (ی. ت. ذ. ا) یعنی حرف قبل از آخر باب افعال که «ه» دارد و مال مضارع مجزئ فتمه دارد.

ماضی حُسن در باب افعال أَحْسَنَ می باشد و مضارع آن يُحَسِّنُ می باشد و امر آن أَحْسِنْ می باشد. و اسم فاعل آن مُحَسِّنٌ می باشد.

باب افعال بیشتر برای متعدی کردن فعل لازم است. لِحَسْنٍ یعنی خوب شده دلی أَحْسَنَ یعنی خوب کرد.
 { متعدی معمول داره }
 { لازم معمولی بنداره }

باب تفعیل: باب تفعیل هم برای متعدی کردن فعل لازم می باشد. ماضی آن بر وزن فَعَّلَ و مضارع آن بر وزن يُفَعِّلُ و امر آن بر وزن فَعِّلْ

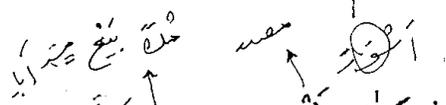
و اسم فاعل آن بر وزن مُفَعِّلٌ می باشد. چون «ی» مضارع آن بر وزن می شود و یکای آن «ه» گذاشته می شود و حرف قبل از آخر آن هم که «ه» دارد.

تمام صیغه های آن حرف قبل از آخرش تشدید دارد. مثل عَلَّمَ: یاد داد. عَلَّمْتُ: یاد میدهم. عَلِّمْ: یاد بده. فَعَّلْتُ: یاد میدهم. کسی که یاد میدهم

باب مُفَاعَلَةٌ: این باب کار دو طرفه را نشان میدهد.

ماضی بَابُ مُفَاعَلَةٍ بر وزن فَاعَلَ، و مضارع آن بر وزن يُفَاعِلُ، و امر آن بر وزن فَاعِلْ، و اسم فاعل آن بر وزن مُفَاعِلٌ می باشد.

همانطور که می بینیم تمام صیغه های آن پس از حرف اول اصلی یک «ا» اضافه دارد



ماضی باب افعال در فعل ۴ تایی که حرف دوم آنها «و» یا «ی» باشد بر وزن افعال می آید مثل أَشَارَ از أَشْر. چون «و» یا «ی» اگر فتمه داشته باشد و حرف قبل از آن ساکن باشد «ا» تبدیل می شود. و مضارع آن بر وزن يُفَعِّلُ می آید مثل يُشِيرُ چون «و» یا «ی» اگر که

بسیار داشته باشد و حرف قبل از آن ساکن باشد «ی» تبدیل می شود مثل يُشِيرُ از أَشْر که يُشِيرُ می شود و مصدر یا باب آن بر وزن افعال می آید

مثل أَشَارَ از أَشْر اگر فعل آخرش «و» یا «ی» باشد در باب تفعیل مصدر آن بر وزن فَعَّلْتُ می آید مثل تَزَكَّرْتُ و تَوَكَّرْتُ

باب تَفَعُّلٌ : ماضی این باب بوزن تَفَعَّلَ و مضارع آن بوزن تَفَعَّلُ و امر آن بوزن تَفَعَّلِ و اسم فاعل آن بوزن تَفَعَّلِ می آید.

تَفَعَّلَ : ماضی تَفَعَّلُ : مضارع تَفَعَّلُ : مصدر تَفَعَّلَ : امر تَفَعَّلَ : اسم فاعل

باب تَفَعَّلُ بیشتر برای پذیرش باب تَفَعَّلُ بکار میرود یعنی فعل متعدی را به فعل لازم تبدیل میکند. فرق صیغه های باب تَفَعَّلُ با تَفَعَّلُ «ت» میباشد که قبل از حرف اول می آید.

باب تَفَاعُلٌ : ماضی این باب بوزن تَفَاعَلَ و مضارع آن بوزن تَفَاعَلُ و امر آن بوزن تَفَاعَلِ و اسم فاعل آن بوزن تَفَاعَلِ می آید.

تَفَاعَلَ : ماضی تَفَاعَلُ : مضارع تَفَاعَلُ : مصدر تَفَاعَلَ : امر تَفَاعَلَ : اسم فاعل

باب تَفَاعُلٌ غالباً برای کار دو طرفه میباشد. مثل تَصَادَقَ (بهم صدمه زدن) اما برای پذیرش از باب مفاعله و نظایر به چیزی کردن و معنی مجزوم می آید.

باب اِنْتِعَالَ : بیشتر برای لازم کردن فعل بکار می رود ولی معنی فعل مجزوم را هم گاهی دارد.

ماضی آن بوزن اِنْتَعَلَ مضارع آن بوزن اِنْتَعَلُ امر آن بوزن اِنْتَعَلْ و اسم فاعل آن بوزن اِنْتَعَلِ

اگر حرف اول فعل «ا یا و» باشد در باب اِنْتِعَالَ «ت» تبدیل میشود مثل اِنْتَحَدَ از وحدت و اِنْتَحَدَ از اِحْتَدَ
اگر حرف اول فعل «ص» «ض» «ط» «ظ» باشد «ت» باب اِنْتِعَالَ به «ط» تبدیل میشود مثل اِنْتِطَرَبَ از اِنْتِطَرَبَ
اگر حرف اول فعل «ز» «ذ» «ذ» باشد «ت» آن به «د» تبدیل میشود مثل اِنْتِدَوَّجَ از اِنْتِدَوَّجَ یا اِنْتِدَوَّجَ از رُوجَ

باب اِنْتِعَالَ : این باب نیز برای لازم کردن فعل بکار می رود

ماضی آن بوزن اِنْتَعَلَ مضارع آن بوزن اِنْتَعَلُ امر آن بوزن اِنْتَعَلْ و اسم فاعل آن بوزن اِنْتَعَلِ

باب اِسْتِعْجَالَ : این بیشتر برای طلب کردن و خجسته می آید.

ماضی آن بوزن اِسْتَعَجَلَ مضارع آن بوزن اِسْتَعَجَلُ امر آن بوزن اِسْتَعَجَلْ و اسم فاعل آن بوزن اِسْتَعَجَلِ

برای تشخیص این بابها کاربرد است.

در باب تَفَعَّلُ همه صیغه ها بجز مصدر، حرف دوم اصلی تشدید است دارد. در باب تَفَعَّلُ غیر از تشدید حرف دوم قبل از حرف اول اصلی یک «ت» هم اضافه دارد در باب مُفَاعَلَةٌ و فِعَالٍ پس از حرف دوم اصلی، یک «ا» اضافه شده. در باب تَفَاعَلِ تمام صیغه ها غیر از «ا» اضافی بعد از حرف اول اصلی، یک «ت» هم قبل از حرف اول اصلی، اضافه دارد. در باب اِنْتِعَالَ، تمام صیغه ها پس از حرف اول اصلی، یک «ت» اضافه دارد در باب اِنْتِعَالَ تمام صیغه ها قبل از حرف اول اصلی، یک «ن» اضافه دارد. در باب اِنْتِعَالَ ماضی آن یک «ا» قبل از حرف اول اصلی اضافه دارد و «و» مضارع آن ضمه دارد و «ا» امر آن فتحه دارد.

توجه: اگر اول کلمه ای «ه» باشد یا اسم فاعل است یا اسم مفعول اگر حرف قبل از آن «ه» درشته باشد اسم فاعل است و اگر «ه» درشته باشد اسم مفعول است

اگر حرف اول کلمه ای «ه» باشد اسم فاعل است

اگر حرف اول کلمه ای «ه» باشد اسم مکان یا زمان است. حالا این ها را بخاطر بیاید البته اگر بر وزن مفعول باشد اسم مفعول است

هر کلمه ای که بر وزن فعل باشد اسم فاعل است در گذشته کاری که در گذشته است دلالت میکند. (اگر «ه» را برابر فعل آن معلوم میشود. مثل کاتب کتبه، ناظر نظر کننده، فاتح فتح کننده، تاجر تجارت کننده، ناشر نشر دهنده، دانش کننده)

هر کلمه ای که اول آن «ه» و حرف قبل از آن «ه» درشته باشد نیز اسم فاعل است. مثل معلم (تیسیم دهنده) مصلح اصلاح کننده، مکتشف کشف کننده (آتش فکند)، مستنطق استنطاق کننده، مصاحب هم صحبت

هر کلمه ای که بر وزن مفعول باشد اسم مفعول است یعنی فعل کلمه بر او واقع شده! بر وزن «ه» و «و» فعل همین کلمه معلوم میشود. مثل: مضروب زده شده، مکتوب نوشته شده، مشهور مشهور شده، مضروب نصب شده، مردود رده شده.

هر کلمه ای که اول آن «ه» و حرف قبل از آن «ه» درشته باشد نیز اسم مفعول است. مثل استخراج استخراج شده، مکتشف کشف شده.

اگر آخر آن «ه» باشد مرث آن است و اگر به آخر آن «ه» یا «هین» یا «ات» اعانه شده باشد جمع است.

صفت مشبیه: این صفت برای نشان دادن صفتی دائمی بکار میرود. این صفت از فعل لازم گرفته میشود. فعل لازم فعلی است که مفعول ندارد.

صفت مشبیه اوزان زیادی دارد. مثل حسن، کریم، مجید، بخشن، اهل تبسمان، صعب، شریف، جبار، سالم، معتدل، ابيض.

صغیفه مبالغه: این صغیفه، زیادی صفت را در کسی یا چیزی نشان میدهد فقط از شدتی ساخته شده

صغیفه مبالغه نیز اوزان زیادی دارد. مثل: قتال، صدیق، علامته، ملنا، حذر، عظیم، عفور، منطبق، فاروق، قیوم.

اسم فاعلی که بر وزن مشهور، مجلس، اعلم، کبری، مفتاح، برطره، نمیزد، باشد یعنی اسم مکان و زمان. افعال تفضیل و اسم آن است باشد صفت اگر صفت کسی باشد که کاری میکند اسم فاعل گویند صغیفه مبالغه یا صفت مشبیه است. اگر بر زیادی صفت دلالت کند صغیفه مبالغه و اگر بر صفتی همگنی دلالت کند صغیفه مبالغه است.

صغیفه مبالغه است. «ه» آخر علامته تا نیست و بر وزن بودن صفت آن دلالت میکند. چون «ه» علامت اسم و صفت مرث است

توجه: باید توجه داشت که ماضی (آنها) و امر (شما) در این دو باب عین هم است و معنی آن را باید با توجه به جمله فهمید. چون:

فَاعِلٌ: فاعل کننده کار جمله است در عربی فاعل کننده کار است بشرط آنکه پس از فعل بیاید و عرست آن ضمه و حرف آخر آن «وَن» بیاید
 مَفْعُولٌ: کسی یا چیزی است که فعل بر آن واقع شود و در مت آن در عربی اسمی است که حرف آخر آن فتحه یا «یَن» باشد.
 اسم فاعِلٌ: اسم فاعل برکنده کار خود فعل دلالت میکند. مثل ناظِرٌ که بر کسی که نظر نگاه میکند دلالت میکند یا مُصْعِفٌ که بر فردی که اصلاح میکند دلالت میکند.
 اسم فاعِلٌ: یا بر وزن فاعل است مثل کَاطِبٌ، نَاجِرٌ، فَاتِحٌ یا جمله است که اول آن «هـ» و حرف قبل از آن خَرَّ آن کسر داشته باشد. مثل
مُصْعِفٌ: اصلاح کننده. مُشَوِّقٌ: آشوب کننده. مُكْتَشِفٌ: آشفت کننده. مُسْتَخْرِجٌ: استخراج کننده.
 اسم مفعول: اسمی است که کار جمله بر آن واقع شده باشد مثل مَكْتُوبٌ: نوشته شده. مُسْتَخْرَجٌ: استخراج شده. «اسم مفعول از فعل است که بیاید»
 اسم مفعول یا بر وزن مفعول می آید مثل مَنْظُورٌ، مَقْصُودٌ، مَشْهُودٌ، مَعْرُوفٌ یا اسمی است که اول آن «هـ» و حرف قبل از آن خَرَّ آن کسر داشته باشد.
 مثل مُكْتَشَفٌ: آشفت شده. مُسْتَخْرَجٌ: استخراج شده. مُعْتَمَدٌ: اعتماد شده. «اسم مفعول در قرآن کم بکار تر است»

إِنَّمَا: فقط الَّذِينَ: که. كَلِمَةٍ: کلمه. بِشَيْءٍ: چیزی. بَعْدَ: بعد. هُمْ: آنها. أَدُلِّيكَ: آنها را نشان بده. فِي: در. تَوْبَةٍ: توبه.
 این لغت در قرآن زیاد می آید. آنها را با خواندن زیاد و پرسیدن از خود نگاه کردن معنی آن برای الهیمان به درستی جوایبان خوب حفظ کنید.
 اسم فاعِلٌ: مُؤْمِنٌ: فردی که ایمان دارد. مُؤْمِنُونَ: افراد ایمان. صَادِقٌ: راستگو. صَادِقُونَ: راستگویان
 اسم فاعل برکنده کار یا دارنده صفتی دلالت میکند مثل صَادِقٌ: راستگو. کسی که صفت راستگویی را دارد و مُؤْمِنٌ کسی که ایمان دارد (صفت مشابه دیگری
 کلمه ای که بر وزن فاعل باشد اسم فاعل است که اگر «ا» آن را برداریم کاری که میکند معلوم میشود مثل شَاهِدٌ (کسی که شهادت میدهد) كَاتِبٌ:
 کسی که کاتب میکند نَاطِرٌ: کسی که ناظر میکند. تَاجِرٌ: کسی که تجارت میکند. ظَالِمٌ: کسی که ظالم میکند.
 اسم فاعل مزید: اگر کلمه ای داشته باشیم که اول آن «هـ» و حرف قبل از آن خَرَّ آن کسر (یا) داشته باشد اسم فاعل مزید است. مثل
مُؤْمِنٌ. مُكْتَشِفٌ (کشف کننده)، دَاكِرٌ (باز آن دُونٌ «داشته باشد جمع است مثل صَادِقُونَ (صادق) ظَالِمُونَ (ظالم)»

أَفْعَلٌ تَفْضِيلٌ: هر اسمی که بر وزن أَفْعَلٌ بیاید صفت تفضیلی است مثل الْكَبَرُ: بزرگتر الصُّغُرُ: کوچکتر الْعِلْمُ: دانستن (برابر حُكْمٌ)
فُعَلِيٌّ: هر اسمی که بر وزن فُعَلِيٌّ بیاید صفت تفضیلی یا عالی تر است مثل كِبْرِيٌّ: بزرگتر صُغْرِيٌّ: کوچکتر عُظْمِيٌّ: بزرگتر (برابر خُونَتٌ)
سَقَلٌ = است حَالًا شما معنی کنید: سَقَلٌ (از نظر مقام و سعی) سَقَلٌ (از نظر حجم و نیز سَقَلٌ)

مجزوها:

مجزوها اسم‌هایی هستند که آخر آن کسره (ـِ) یا پَن میگیرند.

مجزوها دو نوع هستند: ۱- پس از حرف جرّ ۲- مضاف الیه

حرف جر عبارت هستند: از: فی: در علی: بر الی: به بوسی: تا لِ: به باب لب: برای مال: داشتن.

ک: مثل مانند کن: از در باره ... مَنّا: از ...

مُضَافٌ إِلَیْهِ: وقتی دو اسم پشت سر هم قرار گیرد که اولی «أل» و (تثنوی) نداشته باشد و اگر دومی کسره یا ین باشد دومی مضاف الیه است

مرفوع‌ها: اسم‌های مرفوع ۴ نوع هستند: ۱- فاعل ۲- نایب فاعل ۳- مبتدا ۴- خبر

فاعل اسمی است که آخر آن ضمه (ـُ) داشته باشد و پس از فعل معلوم آمده باشد.

نایب فاعل اسمی است که آخر آن ضمه (ـُ) یا (دُون) باشد و پس از فعل مجهول آمده باشد.

مبتدا اسمی است که در ابتدا آمده باشد خبر: اسمی است که خبری درباره مبتدا میدهد

حروف مشبّهة بالفعل:

این حروف خود فی هستند که بر سر مبتدا و خبر می آیند و بینه از امضوب میکنند. یعنی: آقرآن فتمی (ک) یا پَن (پان)

حروف مشبّهة بالفعل عتا هستند: ران: بدوشی که چون ان: که آینه کاک: مثل آینه. کعل: شیدا تا لکن: آادلی کتیه: کاش

افعال ناقصه:

این افعال بر سر مبتدا و خبر می آیند و خبر را مضموب میکنند یعنی به آخر آن فتمی (ک) یا پَن (پان) میدهند. مثل: کان: پس،

اصبح، کطل، صار
نار، عده، رول

مضموب‌ها:

مضموب: اسم‌هایی هستند که آخر آن فتمی (ک) یا پَن (پان) دارند.

اسم‌های مضموب غیر از دو تایی بالا ۹ تا هستند که عبارتند از:

بانت: ش

۵ تا مفعول منادای مضاف مُستثنی به (إلا) حال تمیز

اسم یا مجرورند آخرشان کسر دارد. یا مضروب هستند که مؤثرترین آن در زبان ۳ چیز است مضروب اسمی است که

حرف آخرش فتحه (ک) دارد. یا مرفوع هستند یعنی حرف آخرشان ضمه (س) دارد.

مجرور فقط دو نوع است - ۱- پس از حرف جر ۲- مضاف الیه

مضروب ۴ گانه که در قرآن زیاد کاربرد یافته سه نوع است: ۱- حرف ثبته بالفعل ۲- پس از صیغه های افعال ناقصه ۳- مفعول

مرفوع ۴ نوع هستند: ۱- فاعل ۲- مایب فاعل (مفعولی که جای فاعل گرفته) ۳- مبتدا ۴- خبر

برای بحث امروز باید بدانیم جمله در عربی ۲ نوع است: ۱- جمله فعلیه (که با فعل شروع میشود) ۲- جمله اسمیه (که با اسم شروع میشود)

جمله فعلیه شامل فعل و فاعل و بعضی مواقع مفعول دارد. ولی جمله اسمیه شامل مبتدا (اسمی که ابتدای جمله است) و خبر می باشد که (تازه

مبتدا داده میشود. خبر میتواند یک کلمه یا یک جمله اسمیه یا فعلیه یا جار و مجرور باشد. فقط تا سخن فاعل و مفعول در فهم قرآن اثر دارد.

کلمه ای که اول آن «م» و حرف قبل از آن کسر (س) داشته باشد اسم فاعل است و اگر کار نباشد و از آنده یعنی نشان در صفت
مؤمن مثل مُصَلِحٌ و مُسَلِّمٌ اسم فاعل یا صفت مُسَلِّمٌ از باب افعال است. ولی باب های دیگر نیز هم حرف اول آن
در حالتی که اسم فاعل باشد «م» و حرف قبل از آن کسر (س) دارد. مثل مُتَلَقِّفٌ، مُشْرِحٌ، مُصَدِّقٌ، مُجَابِدٌ، مُتَكَبِّرٌ، مُتَعَاظٍ
ایمان از آتش نجات شده و در باب افعال بصورت اِئْتَمَانَ شده. همزه ای که حرف قبل از آن کسر (س) داشته باشد بصورت (پ)
درمی آید و ایمان میشود. اگر حرف قبل از همزه ضمه (ح) داشته باشد همزه کسب باشد بصورت (و) نوشته میشود مثل مُؤْمِنٌ
«ذ» در اول کلمه معنی «پس» یا «پس از این» میدهد.

اسم فاعل بر وزن فاعلی می آید مثل کاتب (کسب کننده) ناظر (نظر کننده) تاجر (تجارت کننده) صادق (راستی)
اسم فاعل در افعال نیز با «م» شروع میشود و حرف وسط اصلی آن کسر بگیرد مثل مُصَلِحٌ و مُجَابِدٌ و مفعول
افعال نیز افعالی هستند که یک یا چند حرف به حروف اصلی اضافه شده باشد مثل باب تفعیل، افعال، افعال
صیغه های باب تفعیل را از حروف وسط اصلی آن میشناسیم که نشاید در مثل صَدَّقَ تَوَاصَدَّقْتِی کرند و مَلَّزَمْتِی (تکذیب کننده گان)
باب افعال در مضارع مثل فعل مجرد است یعنی صیغه های مضارع آن ۳ حرف اصلی دارد، فقط حرف مضارع آن ضمه (ح) است
دارد مثل يُخْرِجُونَ (بیرون می کنند) که فعل متعدی است و مفعول دارد. در صورتیکه یُخْرِجُونَ یعنی «بیرون می روند»
همزه اول ماضی و امر باب افعال فتحه دارد مثل اَنْزَلَ (نازل کرد) و اَنْزَلْتُ («با این بفرست»)
صیغه های باب افعال حروف سوم آنها «ت» میباشد که پس از حرف اول اصلی می آید پس از آن ۲ حرف اصلی دارد.

وقتی قرآن مجید هر موقع که یکی از این افعال برسد به این روش نگاه کنید و بدو ترجمه کنید

پس از جندی کم کم مهارت پیدا میکنید و احتیاجی به نگاه کردن نخواهید داشت

عادت مضارع در ابتدای آن است

عادت ماضی در انتهای آن است

آ: من میکنم	ک: ما میکنیم
ک: تو میکنی	د: ...ون شما میکنید
ی: او میکند	و: ...ون آنها میکنند

ه: ما میکردیم	و: شما میکردید
ز: تو میکردی	ح: آنها میکردند

ک: جملات او (موش)

س: او (موش)

جمع مکمل مفرودت حاصل میشود.

جمع مکمل جمعی است در شکل مفرودت تغییر کند.

کلمه بر مضارع می آید و آخر آن را سکن میکنند ۱
 کلمه بر مضارع می آید و آخر آن را سکن میکنند ۲
 کلمه بر مضارع آن را لای منفی میکنند.
 کلمه بر مضارع یعنی این کارها حاصل است.

۱... ۲ ایسکاراکن
 ۱... ۲ ایسکاراکنیه

لای منفی بر مضارع می آید و آخر آن را سکن میکنند.
 لآ... ۱ می کنم
 لآ... ۲ می کنی
 لآ... ۳ می کند

لای منفی آخر مضارع را سکن میکنند ۱
 لآ... ۲ ایسکاراکن
 لآ... ۳ تکبیه.
 ن جمع مضارع را می اندازد

آخر جمع مضارع شاد آنها وون دارد

نوع
جمع
مکمل

اسم بعد از فعل اگر نقشه یا همین که تکرار باشد مفعول است.

اسم بعد از فعل اگر نقشه یا بدون تکرار باشد فاعل است.

اسمی که ابتدای جمله باشد مبتدا باشد.

حرف آخر مبتدا ضمه یا هجول دارد.

ضمیمه و موصول و اسم های اشاره اسم هستند و

اگر ابتدای جمله باشند مبتدا هستند.

ولی آخر آنها تغییر میکنند.

آنچه درباره مبتدا گفته میشود خبر نام دارد.

خبر اگر اسم باشد آخر آن ضمه میگیرد.

به جمله ای که اول آن اسم باشد جمله اسمیه میگویند.

به جمله ای که اول آن فعل باشد جمله فعلیه میگویند.

اسمی که بعد از فعل و آخر آن ضمه تکرار باشد فاعل است.

اسمی که بعد از فعل و آخر آن نقشه تکرار باشد مفعول است.

باب افعال و افعال و فعل فعل لازم است.

باب مفاعله و تفاعل دو طرفه است.

باب افعال و افعال متعدی است.

باب تفاعل طلبه امیر است.

اسم ای پس از حروف جر آخرش کسره یا هجول دارد.

حرف جر هر دو عبارتند از: موق، از، بی، در.

الی: بی. بسوی: بجای. روی: بر. عن: از. درباره.

لی: برای مال. یو: با. باب: با. ب: مثل. مانند.

حروف مشبته بالفعل بر سر مبتدا و خبری آید

و به حرف آخر آن فتح یا جزم می دهند.

حروف مشبته بالفعل عبارتند از: ان، بر، بی، که.

ان، که، ای، که، گان، مثل ای، گویا. بیست: کاش که.

لکن: اما، ولی، لیکن. لعل: پیش، تا.

حروف ماصبه آخر فعل مضارع فتحی میدهد و آن «

جمع را حذف میکنند.

حروف ماصبه عبارتند از: ان، که، ای، که، کن، هرگز نه.

کی، تا، اذن، آنوقت.

پس از ف، حتی، لی: برای اینکه، تا، آخر مضارع

فتحی میگیرد و آن «جمع حذف میشود.

حروف جازمه بر سر فعل مضارع می آید و به آخر آن کون میدهد

و آن «جمع را حذف میکند عبارتند از: لم، لکن، ای، امر، ای نمی.